

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و سه، دوره جدید، شماره ۶۰، پیاپی ۱۵۰، زمستان ۱۴۰۲
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۱۳۳-۱۱۱

تصویر توج در فردوس المرشدیه^۱

علی رسولی^۲
حمیدرضا پیغمبری^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۲۸

چکیده

تذکره‌های صوفیان ضمن ارائه مضامین اصلی خود، یعنی شرح حالات رهبران طریقت، بعضاً حاوی برخی داده‌های اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی نیز می‌باشند که استفاده از آنها را به‌خصوص در موضوعاتی که با مشکل فقر اطلاعات دست اول مواجه‌اند، ضروری می‌سازد. یک نمونه از این متون فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه در شرح احوال و کرامات صوفی نامدار سده پنجم و بنیان‌گذار طریقت مرشدی «شیخ ابواسحاق ابراهیم بن شهریار کازرونی» است. اهمیت بررسی این متن از منظر جغرافیای تاریخی ایران این است که حوزه نفوذ طریقت مرشدیه عمدتاً در جنوب غربی فارس، از جمله در امتداد مسیری بود که کازرون را به ساحل خلیج فارس متصل می‌کرد. با توجه به اشارات مکرر این متن به شهر کمتر شناخته‌شده توج در مسیر مزبور، این پرسش مطرح می‌شود که این متن تا چه اندازه به شناخت بیشتر شهر توج کمک می‌کند. پژوهش حاضر با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای و مشاهدات میدانی انجام شده است. بررسی داده‌های مزبور به شناسایی جایگاه سیاسی-اداری توج به عنوان یک امیرنشین، گستردگی حوزه نفوذ و همچنین هویت خاندان امیران توج و نقطه اتصال توج با خلیج فارس کمک می‌کند.

واژه‌های کلیدی: جغرافیای تاریخی، توج، فردوس المرشدیه، شیخ ابواسحاق کازرونی، امیر هداب بن بیدوج

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2024.43714.2793

۲. استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران (نویسنده مسئول).

rasooli@pgu.ac.ir

۳. استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران.

peighambarih@pgu.ac.ir

مقدمه

فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه^۱ شرح احوال و کرامات شیخ ابواسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی معروف به «شیخ مرشد» (۳۵۲-۴۲۶ق) بنیان‌گذار طریقت مرشدیه است. این متن در سال ۷۲۸ق. در کازرون به قلم محمودبن عثمان و به زبان فارسی نوشته شده است. در این زمان سه سده از مرگ شیخ می‌گذشت، اما نفوذ معنوی او در فارس بسیار بود. برای نمونه، خاندان اینجو ارادت فراوانی به طریقت وی نشان می‌دادند (بحرانی‌پور و زارعی، ۱۳۸۹: ۲۹-۵۳). این متن که از گونه تذکره‌های فردی به شمار می‌رود (رجبی‌نیا و حسینی ۱۳۹۴: ۱۲۳-۱۵۹)، به چهل فصل تقسیم شده و بخش اعظم آن یعنی فصل‌های یکم تا سی و پنجم، ترجمه کامل متنی عربی از خطیب امام ابوبکر محمدبن عبدالکریم بن علی بن سعد (متوفای ۵۰۲ق) سومین جانشین شیخ ابواسحق است. مأخذ خطیب امام ابوبکر در نوشتن شرح حال شیخ ابواسحق، شامل روایات شفاهی و دست‌کم یک مأخذ مکتوب بوده است. بنابراین بخش اعظم مطالب فردوس المرشدیه را باید متعلق به قرن پنجم قمری دانست. به گفته فریتز مایر مصحح کتاب فردوس المرشدیه، محمودبن عثمان سخت ملتزم به رعایت امانت در ترجمه متن اصلی بود و هر جا نکته‌ای را حذف یا افزوده، آن را یادآوری کرده است. (محمودبن عثمان، ۱۳۵۸: ۱۰).

تذکره‌ها و سیرت‌نامه‌های صوفیان از جمله فردوس المرشدیه، عموماً ماهیتی جانب‌دارانه دارند و با هدف بیان بزرگی و تقدس این افراد نوشته شده‌اند. بنابراین میزان واقعی و تاریخی بودن تصویری را که از بزرگان طریقت به دست می‌دهند، باید با احتیاط قضاوت کرد. از سوی دیگر، چون این گونه آثار معمولاً تنها منبع یا مهم‌ترین منبع درباره آن بزرگان می‌باشند، نمی‌توان در نگارش تاریخ طریقت‌ها آنها را نادیده گرفت. البته اطلاعات جسته و گریخته این منابع در مورد مکان‌ها یا در مورد اشخاصی غیر از رهبران طریقت، غالباً با جانب‌داری کمتری همراه است. بنابراین در حوزه جغرافیای تاریخی باید به آنها به عنوان منابع تکمیل‌کننده مراجعه کرد. این منابع همچنین گاه در خلال حکایات خود، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و جغرافیایی مهمی به دست می‌دهند. ناگفته پیداست که این اطلاعات در مواردی که منابع دیگر خاموش‌اند، تا چه اندازه می‌توانند سودمند باشند.

در کتاب فردوس المرشدیه علاوه بر شرح احوالات و اقوال و کرامات شیخ ابواسحق، از ارتباط وی با مریدانش در کازرون و سایر شهرهای مجاور نیز سخن گفته شده است. این گونه مطالب حاوی برخی اطلاعات تاریخی و جغرافیایی نیز است. اگرچه برخی محققان از جمله

۱. از این پس به اختصار «فردوس المرشدیه» نوشته می‌شود.

ایرج افشار به فواید تاریخی و جغرافیایی این متن اشاره کرده‌اند (محمودبن عثمان، ۱۳۵۸: ۶۶)، اطلاعات مربوط به جغرافیای تاریخی در این متن، تاکنون به‌طور کافی استخراج، بررسی و استفاده نشده است. برای نمونه، در اثر *پرحجم اعلام جغرافیایی در متون ادب فارسی تا قرن هشتم هجری قمری* از این متن مهم استفاده نشده است (ن.ک. به) «دزفولیان، ۱۳۸۷: ۳۸۲-۳۸۳». در پژوهش‌های موجود^۱ این متن بیشتر در ارتباط با مضمون اصلی آن به عنوان *سیره‌نگاری شیخ ابواسحق*، یا به عنوان متنی ادبی و عرفانی مورد استفاده قرار گرفته است.

توج یکی از شهرهایی است که در فردوس المرشدیه بارها به آن اشاره شده است. بررسی این متن برای تاریخ توج از این نظر ضروری و ارزشمند است که اطلاعات مندرج در آن درباره توج منحصر به فرد است. این اطلاعات را می‌توان از این نظر حائز اعتبار تلقی کرد که حوزه اصلی فعالیت طریقت مرشدی در کازرون و نواحی مجاور آن تا ساحل خلیج فارس بوده است و کازرون به عنوان زادبوم شیخ ابواسحق کازرونی و محمودبن عثمان، فاصله چندانی تا ناحیه دشتستان و بوشهر، شامل شهرهای تاریخی توج و ریشهر و شیف ندارد. از سوی دیگر، چنان‌که در ادامه خواهد آمد، شیخ ابواسحق کازرونی مناسبات نزدیکی با «هداب»^۲ امیر توج داشته است. بنابراین آن دسته از اشارات جغرافیایی و تاریخی متن را که ارتباطی با بزرگ‌نمایی شخصیت یا کرامات شیخ ابواسحق ندارد، می‌توان نزدیک به واقعیت تلقی کرد و در شرایط فقدان منابع و کمبود اطلاعات درباره توج، اطلاعات این منبع را می‌توان ارزشمند به حساب آورد.

پژوهش درباره توج در درجه نخست بر منابع جغرافیایی سده‌های نخستین اسلامی متکی بوده است. گای لسترنج که در سال ۱۹۰۵ اثر معروف خود *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های*

۱. از جمله ایرج افشار در مقاله «سیرت‌نامه شیخ ابواسحق کازرونی» (مجله مهر، شماره هفتم، صص ۴۱۷-۴۲۱)؛ مریم رجبی‌نیا و مریم حسینی (۱۳۹۴) در مقاله «معرفی تحلیلی و مقایسه سه سیرت‌نامه محمودبن عثمان درباره دو تن از مشایخ معروف فارس در قرن هشتم» (دوفصلنامه ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، سال هفتم، شماره ۱۲، صص ۱۲۳-۱۵۹)؛ سیده راضیه اژدری و همکاران (۱۳۹۶) در مقاله «فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه» (سیده راضیه اژدری سیده راضیه اژدری، سهیلا صلاحی مقدم سهیلا صلاحی مقدم، سومین همایش متن پژوهی ادبی نگاهی تازه به آثار مولانا)؛ اعظم رحیمی جابری (۱۳۹۷) در مقاله «نقش شیخ ابواسحق کازرونی در گسترش اسلام در کازرون» (پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، سال هفتم، شماره ۱ (پیاپی ۱۳)، صص ۱۱-۲۶).

۲. نام حاکم یا امیر توج در اواخر سده چهارم و اوایل سده پنجم. نام وی علاوه بر فردوس المرشدیه (صص ۱۱۵، ۱۷۱، ۳۸۸)، در *فارسنامه ابن‌بلخی* (ص ۱۴۹) نیز آمده است. مزار منسوب به وی که پیر هدا یا میر هدا خوانده می‌شود، در حومه شهر سعدآباد واقع در غرب برازجان قرار دارد. وی از مریدان شیخ ابواسحق کازرونی بود.

خلافت شرقی را نوشته، براساس مسافت‌هایی که در منابع مزبور آمده، به گمانه‌زنی درباره محل شهر پرداخته است. وی محل دقیق شهر را در ساحل راست رود شاپور (رود توّج)، در بالای نقطه‌ای که این رود با رود جره (رود دالکی) یکی می‌شود، تعیین کرده است (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۸۰ و نقشه شماره ۶). سه دهه بعد «پاول شوارتس» در اثر بزرگ خود به نام *جغرافیای تاریخی ایران*، اطلاعات منابع دست‌اول درباره توّج را به صورتی مفصل‌تر تنظیم و بازخوانی کرده و درباره برخی از آنها گمانه‌زنی کرده است. وی نام توّج را بازمانده «توکّه» (Taoke) مندرج در گزارش‌های مربوط به حرکت کشتی‌های اسکندر مقدونی در خلیج فارس دانسته است (شوارتس، ۱۳۷۲: ۹۸). همچنین نام «دریای توز» در گزارش یاقوت حموی را اشتباهی ناشی از تصحیف دانسته و بر این باور است که منظور دریای فامور است (همو، همان، ۱۰۰). بعدها احمد اقتداری با معرفی مفصل ویرانه‌های موجود در حد فاصل آبادی‌های «زیراه» و «سعدآباد» در شمال غربی برازجان، آنها را بقایای شهر توّج معرفی کرد (اقتداری، ۱۳۷۵: ۹۱-۱۳۶). خسرو خسروی در مقاله کوتاهی در *دانشنامه جهان اسلام*، ضمن گزارش رویدادهای توّج از اوایل دوره ساسانی تا پایان سده هفتم قمری، روشن ساخته که توّج نه تنها نام شهر، بلکه نام ناحیه‌ای بود که تا حدود بوشهر امتداد داشته است (خسروی، ۱۳۸۳: ۸/ ۴۰۰-۴۰۱). عبدالرسول خیراندیش اطلاعات مربوط به توّج در سفرنامه ناصر خسرو را بررسی کرده و بر این اساس نشان داده است که در آن زمان شکل بومی نام این شهر «توه» بود و با کازرون پیوندهای اقتصادی و جغرافیایی داشت (خیراندیش، ۱۳۹۳: ۴۵-۵۳). حسن اللهیاری و حمیدرضا پیغمبری نیز مسئله علل و عوامل شکوفایی و زوال توّج را بررسی کرده‌اند. آنها شکوفایی این شهر را ناشی از موقعیت ارتباطی آن در حد فاصل بنادر خلیج فارس و نواحی داخلی کشور و تولید پارچه‌های کتانی توزی دانسته و زوال آن را به منازعات جانمایی، حملات ملوک شبانکاره و قرمطیان بحرین و همچنین افول مسیر تجاری خلیج فارس به نفع مسیر دریای سرخ نسبت داده‌اند (اللهیاری و پیغمبری، ۱۳۹۷: ۱۱۵-۱۳۶).

اکنون مسئله جایگاه و موقعیت سیاسی اداری توّج مطرح می‌شود؛ اینکه این شهر چگونه و توسط چه کسانی اداره می‌شد؟ گستره حاکمیت آنها تا کجا بود و با توجه به موقعیت پس‌کرانه‌ای آن، چگونه با خلیج فارس مرتبط می‌شد؟ نگارندگان پژوهش حاضر با استفاده از اطلاعات موجود در *فردوس المرشدیه* کوشیده‌اند با رویکردی توصیفی-تحلیلی به پرسش‌های فوق پاسخ دهند.

مروری بر مدارک؛ توّج براساس منابع جغرافیایی

تاریخ توّج به دوره هخامنشی می‌رسد و در منابع این دوره با نام «توکّه» یا «تموکن» از آن یاد

شده است (شوارتس، ۱۳۷۲: ۹۸؛ Bosworth, 2019). این نام بعدها در متون پهلوی به «تَوَگ» (Tawwag) تبدیل شد (تفضلی، ۱۳۶۸: ۳۳۶/۲، ۳۴۵-۳۴۶). منابع دوره اسلامی غالباً این شهر را تَوَج خوانده‌اند (یعقوبی، ۲۵۳۶: ۱۴/۲؛ دینوری، ۱۳۶۶: ۱۶۷؛ طبری، ۱۳۶۲: ۲۰۰۷/۵؛ اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۰۰، ۱۰۷-۱۳۴؛ بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۴۲-۱۴۳؛ قدامة بن جعفر، ۱۳۷۰: ۱۳۷؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۱۴، ۱۳۵، ۱۶۳؛ حموی، ۱۳۹۹: ۵۶/۲؛ حدود العالم، ۱۳۸۳: ۱۵۱، ۳۷۵؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۳، ۳۲-۴۴، ۵۲-۵۶؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۱۵۴۷/۴؛ ابن فقیه، ۱۳۴۷: ۴۰۹؛ مسکویه رازی، ۱۳۶۷: ۳۸۱/۵؛ مستوفی، ۱۳۸۹: ۱۱۶). گاه این شهر را «توز» نیز نوشته‌اند (مقدسی، ۱۳۸۵: ۶۳۳، ۶۴۸، ۶۷۷؛ حموی، ۱۳۹۹: ۵۸/۲؛ دمشقی، ۱۳۸۲: ۲۷۸). در یک منبع «توه» خوانده شده (ناصر خسرو، ۱۳۷۲: ۱۱۵) و دو جا هم به شکل «طاووس» تصحیف شده است (طبری، ۱۳۶۲: ۲۰۰۷/۵؛ حموی، ۱۳۹۹: ۸/۴؛ ن.ک. به: شوارتس، ۱۳۷۲: ۹۸). بدین ترتیب، پژوهشگر هنگام بررسی تاریخ این شهر در دوره‌های مختلف، ابتدا با مشکل وجود اشکال مختلف از یک نام مواجه می‌شود. تاکنون توضیح کاملی برای خوانش‌های گوناگون این شهر داده نشده است. برخی پژوهشگران تَوَج را معرب «توز» دانسته‌اند (خیراندیش، ۱۳۹۳: ۴۵-۵۳)، اما برخی دیگر استدلال کرده‌اند که چنین قاعده‌ای در تعریب وجود ندارد، بلکه تَوَج باید معرب «تَوَگ» باشد (اللهیاری و پیغمبری، ۱۳۹۷: ۱۱۵-۱۳۶). به نظر می‌رسد با توجه به تلفظ «ج» به شکلی نزدیک به «ز» در بخش‌هایی از فارس قدیم شامل کهگیلویه و بویراحمد، می‌توان توز و تَوَج را دو شکل براساس تفاوت گویش تلقی کرد. از سوی دیگر، نسبت میان تَوَج و توز هرچه باشد، با فرضیه گرفته شدن آن از تئوکه/تَوَگ مغایرتی ندارد.

تَوَج از نظر موقعیت مکانی در سرحد کوره‌های اردشیر خوره و شاپور خوره واقع بوده است؛ هرچند که جغرافی‌دانان اسلامی حدود دقیق کوره‌ها را مشخص نکرده‌اند و در آثار آنان مطالب ضد و نقیض درباره وابستگی شهرها با این یا آن منطقه دیده می‌شود. گاه این شهر را در شمار شهرهای کوره شاپور برشمرده‌اند (مقدسی، ۱۳۸۵: ۶۴۸؛ قدامة بن جعفر، ۱۳۷۰: ۱۳۷)، اما بیشتر جغرافی‌دانان دوره اسلامی تَوَج را از رستاق‌های کوره اردشیر دانسته‌اند (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۳۷؛ اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۰۰). «رستاق» معادل دهستان امروزی، مشتمل بر چند آبادی بود و این امر نشان می‌دهد که نام تَوَج علاوه بر شهر، به ناحیه هم اطلاق می‌شد (خسروی، ۱۳۸۳: ۸/۴۰۰-۴۰۱). به نظر می‌رسد تئوکه در متون کلاسیک یونانی نیز وضع مشابهی دارد (وثوقی و صفت‌گل، ۱۳۹۵: ۷۸/۱). البته درباره اینکه تَوَج دقیقاً در کجا واقع شده بود، اظهار نظرهای تنها بر پایه منابع متنی بوده و با توجه به ذکر آب و هوای گرمسیری، محصولاتی چون خرما و پارچه تیزی و همچنین موقعیت مکانی آن در دشت و میان دو رود،

در اینکه این شهر در ناحیه میان دو رود شاپور و دالکی در دشتستان کنونی بوده است، اختلاف نظری وجود ندارد (ویلسون، ۱۳۶۶: ۸۷؛ لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۸۰؛ اقتداری، ۱۳۷۵: ۱۰۲). به این ترتیب، آنچه تاکنون درباره توج روشن شده است، بیشتر مربوط به وجه تسمیه، مکان‌یابی و پیدایش و زوال آن است. البته اطلاعات موجود در فردوس المرشدیه جنبه‌های تازه‌ای از تاریخ و جغرافیای سیاسی و اداری این شهر را روشن می‌کند که در ادامه به آن پرداخته شده است.

جایگاه توج به عنوان یک امیرنشین

بر پایه چند حکایت از این کتاب، درمی‌یابیم که توج در دوره آل بویه یک امیرنشین بوده است. در حکایت نخست، از مردی به نام ابوسلمه با عنوان «وزیر هدا بن بیدوج» یاد شده است. وی از دوستان و مریدان شیخ ابواسحق بود که آرزو داشت شیخ از وی هدیه‌ای قبول کند، اما چون با خودداری شیخ مواجه شد، به جای هدیه چندین بنده آزاد کرد: «خطیب امام ابوبکر رحمه الله علیه گوید در عهد شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز مردی بود از توج و او را ابوسلمه گفتندی و او وزیر هدا بن بیدوج بود... و نامه نبشته بود که یا شیخ بدرستی که چندانکه جهد کردم بر تو تا چیزی دنیاوی از من قبول کنی منع کردی و هیچ قبول نکردی. اکنون چندین بنده از برای تو آزاد کردم و ثواب آن ایثار تو کردم» (محمود بن عثمان، ۱۳۵۸: ۱۱۵-۱۱۶).

در حکایات دیگری از متن فردوس المرشدیه، هدا بن بیدوج به صراحت «امیر توج» خوانده شده است؛ از جمله در حکایت مربوط به مکاتبه شیخ ابواسحق با هدا که در آن از هدا به عنوان امیر توج سخن به میان آمد. فرستاده شیخ «محمد بن دهزور»^۱ با نامه‌ای که محتوای آن ذکر نشده، از کازرون به توج رفت و با هدیه هدا بازگشت. در متن گزارش، سه بار از عنوان امیر برای هدا استفاده شده است: «با وی هدیه امیر هدا است... نامه امیر هدا برسانید و آن صد درهم بیاورد و پیش شیخ بنهاد... برو و این درهم به امیر هدا برسان» (همو، همان، ۱۷۱-۱۷۲). از مکاتبه دیگری نیز میان شیخ ابواسحق و هدا سخن گفته شده است: «خطیب ابوالقاسم عبدالکریم بن علی بن سعد گفت روزی شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز مرا بخواند و گفت نامه‌ای به امیر هدا بن بیدوج بنویس از برای فلان مصالح و دران نامه چنین و چنان بنویس. من برفتم و همچنانکه شیخ اشارت فرموده بود بنوشتم» (همان، ۳۸۸).

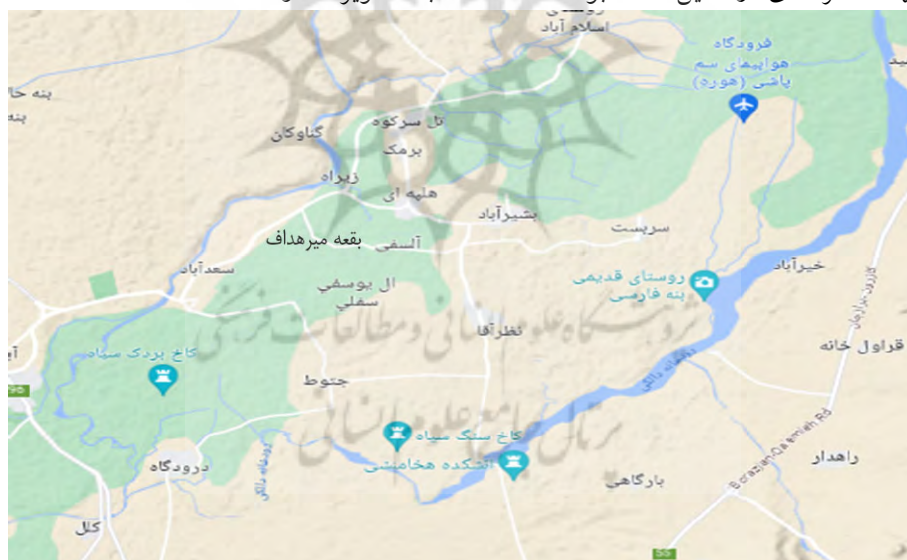
۱. از مریدان شیخ ابواسحق کازرونی.

در حکایت دیگری ماجرای محبوس شدن دو برادر آمده است: «دو برادر بودند از ناحیه ارهستان. امیر هداد بن بیدوج که امیر توج بود آن هر دو برادر بگرفت و محبوس کرد» (همان، ۳۷۲-۳۷۳). اهمیت این ماجرا در آن است که علاوه بر تصریح به امارت هداد در توج از اعمال قدرت حاکمیتی، در اینجا درباره محبوس کردن اشخاص سخن گفته شده است. ضمناً مرگ امیر هداد موضوع حکایتی است که در آن شیخ ابواسحق به کرامت دریافت که «هداد بن بیدوج که امیر توج است» در گذشته است: «محمد بن علی شیرازی گوید وقتی شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز به شهر شاپور بود یک شب برخاست تا ورد بجای آورد. من آب وضو پیش شیخ بردم. شیخ به وضو ساختن مشغول شد. چون پای راست یا پای چپ می شست گفت یا محمد گفتم لبیک. گفت آن دوست ما درگذشت؟ گفتم یا شیخ ترا دوستان بسیارند ازیشان کدام می گویی؟ گفت هداد بن بیدوج که امیر توج است. من آن تاریخ نگاه داشتم که در چه شب بود. بعد از آن شیخ گفت این حکایت فاش مگردان که خود روشن شود. بعد از آن خبر آوردند. احوال باز دانستم. هم در آن وقت که شیخ قدس الله روحه العزیز فرموده بود وفات کرده بود» (همان، ۱۵۱).

اشارات مکرر به امیر هداد بن بیدوج بسیار اهمیت دارد. این شخص را از طریق گزارش *فارسنامه* ابن بلخی درباره پسر وی نیز می شناسیم. ابن بلخی نوشته است که قلاع ریشهر [در شبه جزیره بوشهر] بر ساحل دریا متعلق به امیر فرامرین هداد است (ابن بلخی، ۱۳۸۵، ۱۴۹). اهمیت گزارش ابن بلخی در این است که نشان می دهد گستره حاکمیت امیران توج تا ساحل خلیج فارس امتداد داشته و بندر مهمی چون ریشهر و به تبع آن بنادر گناوه، سینیز و مهروبان در شمال تا حوالی نجیرم در جنوب را نیز در برمی گرفته است. این موضوع به ویژه با توجه به زوال سیراف در نیمه دوم سده چهارم، اهمیت سیاسی و اداری توج را نشان می دهد.

جایگاه و احتمالاً حُسن شهرت امیر هداد تا آن اندازه بود که مزار و نام و نشان وی پس از نُه سده همچنان در بقعه ای با نام «آقا میر هداد» یا «پیر هداد» زنده مانده است. این بقعه در سه کیلومتری شمال شرقی شهر سعدآباد دشتستان در غرب برازجان واقع است. احمد اقتداری در مورد صاحب این مزار دو حدس متفاوت زده است؛ نخست اینکه این بقعه ممکن است مدفن هداد پدر فرامرز باشد که ابن بلخی از وی یاد کرده است و به مرور زمان «امیر» تبدیل به «پیر» و «هداد» تبدیل به «هداف» شده است (اقتداری، ۱۳۷۵: ۱۱۷). با در نظر گرفتن گزارش های فردوس المرشدیه درباره امیر هداد و تقدم زمانی حیات شیخ ابواسحق نسبت به تألیف *فارسنامه* ابن بلخی، تردیدی باقی نمی ماند که میر هداد باید همان امیر هداد باشد. حدس دوم اقتداری این است که هداد از سرکردگان سپاه شهرک مرزبان بوده است (همان،

۱۱۷-۱۱۸). البته مندرجات فردوس المرشدیه درباره امیر هداب، مؤید حدس اول اقتداری است. با توجه به اینکه که براساس حکایات مندرج در فردوس المرشدیه که مورد اشاره قرار گرفت، امیر هداب و وزیرش از دوستانان شیخ ابواسحق بودند، این بقعه توسط پیروان فرقه مرشدیه حفظ و برجسته شده و مورد احترام قرار گرفته است. آگاهی درباره بقعه این امیر سرنخی درباره مکان شهر توج به دست می‌دهد. برخی از محققان با توجه به آثاری چون تل خندق در آبادی محمدآباد جتوط، به تعیین مکان آن در این حدود متمایل‌اند (قاسمی، ۱۴۰۱: ۱۲۲)؛ به‌ویژه آنکه گاه‌نگاری سفال و اشیای بررسی‌شده این حدود، دوره اسلامی را نشان می‌دهد (Whitcomb, 1987: 328). شماری از محوطه‌های دیگر این حدود نیز پیش از این به توج نسبت داده شده است (اقتداری، ۱۳۷۵: ۹۱-۱۳۶). البته با توجه به نشانه‌های استقرار، اعم از بقایای کاخ‌های هخامنشی تموکن (تاوکه) و محوطه‌های استقراری پراکنده در اطراف روستای محمدآباد (ده قاید) (Carter et al, 2006: 94)، می‌توان به وسعت این شهر پی برد. وجود بقعه پیش‌گفته در آبادی سعدآباد نیز نشان می‌دهد مکان شهر تاریخی و کهن توج در پهنه گسترده‌ای در همین منطقه بوده است (ن.ک. به: تصویر شماره ۱).



تصویر شماره ۱: موقعیت بقعه میر هداف (امیر هداب) در شرق سعدآباد

گفتنی است کاربرد عنوان امیر برای هداب بن بیدوج و سخن از وزیر او ابوسلمه، از آن رو مهم است که در منابع این دوره چنین عنوانی در مورد صاحب‌منصبان اداری دیگر مناطق ساحلی به کار نرفته است و این موضوع از جایگاه برجسته امیر توج در این نواحی حکایت

دارد. مسند «امیر» در تاریخ اسلام دارای فراز و فرودهایی بوده است و در برخی موارد با سلطان مطابقت دارد. البته در دوره آل بویه که مفهوم پادشاهی با ذکر لقب باستانی «شاهنشاه» پیوند یافته بود، امیر به عنوان عامل و حاکم محلی به کار رفته است. گفتنی است اقتدار و شهرت امیر هداب بن بیدوج نشان می‌دهد که لقب امیر برای او را نمی‌توان با القاب رنگارنگ و انتقادی‌انگیزی که اعطای آنها در دوره آل بویه رواج داشت (سجادی، ۱۳۹۳: ۸/ ۴۳-۴۴)، همانند دانست.

نکته بعدی اینکه دور از ذهن نیست که بخش‌های بزرگی از منطقه بنا بر رسم این دوره به عنوان اقطاع به امیر هداب بن بیدوج به عنوان شخصی با نسب دیلمی واگذار شده باشد. هرچه هست با توجه به اطلاعات موجود در این تردیدی نیست که او در راستای سیاست‌های آل بویه در ایجاد رونق در خلیج فارس عمل کرده است. برای مثال، روشن است که او کارهای بازرگانی به‌ویژه مبادله پارچه‌های توزی (توجی) را مدیریت می‌کرد (الهیاری و پیغمبری، ۱۳۹۷: ۱۲۳). شاهد این سخن، گزارش اصطخری درباره وجود طرازی‌های (کارگاه‌های) سلطنتی در شهرهای تولیدکننده جامه‌های کتان، یعنی شینیز، جنابه، کازرون و توج می‌باشد (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۳۴). شاید در همین راستا و به منظور تقویت این سکونتگاه بوده است که عضدالدوله گروهی از عربان را از شام به توج کوچاند (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۳۵). همچنین اشاره به به آزاد کردن بنده‌ها در نامه ابوسلمه به شیخ ابواسحق (محمود بن عثمان، ۱۳۵۸: ۱۱۵-۱۱۶) می‌تواند به وجود بردگانی نزد امیر توج و احتمالاً تجارت برده دلالت کند. برخی از محققان معتقدند این بردگان غالباً بومی‌های زرتشتی همان حدود بودند که در جنگ‌ها به اسارت مسلمانان درمی‌آمدند (یا حسینی، ۱۳۹۳: ۶۰). البته در این باره به این اندازه مدارک موجود نیست و باید جانب احتیاط علمی را نگاه داشت. با این تفصیل شگفت نمی‌نماید که درآمد بازرگانی خلیج فارس در زمان عضدالدوله در مجموع بسیار زیاد ارزیابی می‌شود. طبق گزارش‌های منابع، از مالیات فارس و کرمان و عمان و عشریه کشتی‌های سیراف تا مهربان، در مجموع «سه هزار هزار سیصد و چهل و شش دینار» حاصل می‌شد (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۷۲).

ارتباط توج با تجارت دریایی

اهمیت توج در تولید پارچه - که به آن اشاره شد- و مجاورت این شهر با ناحیه کرانه‌ای، تردیدی باقی نمی‌گذارد که اقتصاد این شهر به منظور صدور منسوجات، به ارتباطات دریایی نیاز داشته است؛ چنانکه تحقیقات متعدد نشان داده است که ارتباطات دریایی و بازرگانی دریایی در این روزگار از رونق بسیاری برخوردار بوده است؛ به گونه‌ای که وجود و ماهیت

فعالیت‌های اقتصادی نواحی جنوب ایران، تا حد زیادی در سایه این جریان بزرگ تجارت دریایی قابل فهم است (درباره کلیاتی در این زمینه ن.ک. به: حورانی، ۱۳۳۸؛ وثوقی و صفت‌گل، ۱۳۹۵؛ کاوتس، ۱۳۹۳؛ Agius, 2008). با این وصف، این پرسش پیش می‌آید که کدام بندرگاه نقطه اتصال توجّح با دریا بوده است؟ دو حکایت از فردوس المرشدیه و قطعه‌ای از فارسنامه ابن‌بلخی بخشی از پاسخ را روشن می‌کند. حکایات مزبور ضمن تأیید مشارکت پیروان طریقت مرشدی در تجارت دریایی - که در پژوهش رالف کاوتس با تکیه بر گزارش‌های ابن بطوطه به آن اشاره شده است (کاوتس، ۱۳۹۳: ۷۵-۸۶) - موقعیت دقیق اتصال توجّح با دریا را مشخص می‌سازند. براساس گزارش نخست، از زبان تاجر کازرونی نقل شده است که کشتی وی در مسیر میان بصره و شیف دچار حادثه شده است. این گزارش به روشنی نشان می‌دهد که منطقه جنوب فارس از طریق دماغه شیف به تجارت دریایی مرتبط می‌شد: «حکایت کنند از حاجی نصرالله تاجر^۱ که گفت وقتی در بصره بودم و تجارت می‌کردم کشتی ترتیب کردم و قریب دو هزار پاره خرما در آن نهادم و به شیف فرستادم و جماعتی بسیار در آن کشتی نشستند. از قضاء حق تعالی چون کشتی در میان دریا رسید سکان کشتی بشکست و کشتی در موضعی افتاد و بنشست. اهل کشتی همه اومید از خود برداشتند زیرا که در میان دریا بود و کشتی بزیان آمده بود. چادر کشتی فرو گرفتند و همه متحیر بنشستند. بعد از یک دو روز کشتی دیگر از دور بدیدند. چون آن کشتی بنزدیک ایشان رسید از دور بر هم سلام کردند و نتوانستند که کشتی باز دارند. ایشان احوال خود بگفتند که ما در آنجا فرو مانده‌ایم تا حق تعالی چه حکم کند. باری چون شما به بصره شوید احوال ما بگویید. ایشان چون به بصره آمدند و احوال ایشان بگفتند حاجی نصرالله گفت برخاستم و به عبادان بصره رفتم که در آنجا بزرگی بود تا از وی همتی خواهم. چون بخدمت وی رسیدم و احوال بگفتم و طلب همت بکردم. آن بزرگ گفت تو از کجایی؟ گفتم از کازرون. گفت هر که بزرگی چون شیخ مرشد قدس‌الله روحه‌العزیز دارد چه حاجت آن باشد که همت از دیگری بخواهد. پس گفت برو و خاطر آسوده دار که همت شیخ مرشد نگذارد که هیچ زحمت بایشان رسد. بعد از هفته‌ای کشتی دیگر پیامد و کاغذ ایشان بیاورد که به سلامت به شیف رسیدند...» (محمودبن عثمان، ۱۳۵۸: ۴۳۶-۴۳۷).

حکایت دیگری از همین متن، باز به ارتباط بصره با شیف اشاره دارد و بدیهی است که این گزارش‌ها نشانگر جایگاه شیف در سفرهای دریایی در روزگار نگارش اثر است: «این کمینه از درویشی استماع افتاد که گفت وقتی از بصره به شیف می‌آمدم، چون به میان دریا رسیدم بادی

۱. از تجار کازرون و از پیروان طریقت مرشدی (محمودبن عثمان، ۱۳۵۸: ۴۳۷).

سخت درافتاد و دریا به جوش آمد و موجی عظیم برخاست چنانکه کشتی را بیم غرق بود. اهل کشتی اومید از خود برداشتند. آن درویش گفت پاره‌ای گل قبر شیخ مرشد با من بود برخاستم و بر چهار پاره کردم و بر چهار گوشه کشتی در دریا انداختم. فی الحال آن باد ساکن شد و آن موج بنشست و دریا قرار گرفت و اهل کشتی همه به سلامت بساحل رسیدند از برکات شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز» (محمودبن عثمان، ۱۳۵۸: ۴۶۲، ۷۴۹).

البته اگر از جنبه نمادین و اعتقادی حکایات بگذریم، روابط دریایی میان بصره، آبادان و شیف مشخص می‌شود. جزیره شیف امروزه در شمال غرب شبه جزیره بوشهر قرار دارد و چنانکه می‌دانیم، دماغه مجاور آن در سده‌های ششم تا هشتم بندرگاهی تجاری بوده است (رسولی، ۱۳۹۸: صص ۸۱-۹۸).

اهمیت شیف در ارتباطات دریایی شهر پس کرانه‌ای توج را می‌توان از گزارش ابن بلخی دریافت که در آن به مسیری اشاره کرده است که شیف را به توج و از آنجا به غندجان و سپس کازرون و شیراز متصل می‌کرد: «از شیراز تا اعمال سیف سی و نه فرسنگ، منزل اول ماصرم هفت فرسنگ منزل دوم رودبال ستجان شش فرسنگ منزل سوم جرّه سه فرسنگ منزل چهارم غندجان چهار فرسنگ منزل پنجم رمّ الذیوان شش فرسنگ منزل ششم توج شش فرسنگ منزل هفتم سیف هفت فرسنگ» (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۶۳).

ملاحظه می‌شود که در این گزارش توج به عنوان شهر پس کرانه شیف تصویر شده است. منطق فاصله‌ها نیز این موضوع را تأیید می‌کند؛ زیرا شیف در میان بنادر این منطقه کمترین فاصله را با توج دارد (ن.ک. به: تصویر شماره ۲). اکنون براساس این کتاب می‌دانیم که استفاده از این منطقه در تجارت دریایی سابقه‌ای دیرینه داشته و از سیف یا شیف به عنوان بندرگاه عمده توج استفاده می‌شده است. با وجود تخریب محوطه‌های تاریخی سواحل مقابل جزیره شیف در اثر ساخت و سازهای معاصر، سفال‌های گردآوری شده از این منطقه با سفال‌های ساسانی منطقه سیراف قابل مقایسه است (توفیقیان، ۱۳۹۳: ۵۵) و نشان از قدمت سکونت و فعالیت در این منطقه دارد. البته با تکیه بر این یافته نمی‌توان گفت همه امور دریایی از طریق شیف انجام می‌شد و یا از میان بنادر تنها شیف با توج ارتباط داشته است. حکایاتی دیگر در زمینه حج در همین متن وجود دارد و چنانکه در ادامه خواهد آمد، در این زمینه اطلاعات بیشتری در اختیار می‌گذارد.



تصویر شماره ۲: موقعیت توّج، شیف و ریشهر

توّج و مسیر حج

از جمله اطلاعات بسیار ارزشمندی که از این اثر به دست می‌آید، اشاره به مسیر حج است. یک حکایت نشان می‌دهد که حجاج از طریق راهی کاروان‌رو، از بصره به بندر گناوه و از آنجا به کازرون می‌رفتند و راوی کتاب خود را در اطراف گناوه جا می‌گذارد: «بنده کمینہ وقتی از بصره می‌آمدم و در خدمت جمعی عزیزان بودم چون بصحرای گنابه رسیدم کتابی از سخنان مشایخ داشتم و بدست یاری داده بودم. در وقت چاشت بنشستیم تا طعامی تناول کنیم و آن کتاب پیش خود بنهادیم. چون از طعام فارغ شدیم برخاستیم و عزم راه کردیم و آن کتاب فراموش کردیم... شبانگاه که به منزل رسیدیم معلوم شد که آن کتاب در آن موضع رها کرده‌ایم... و از منزل تا آن موضع هشت فرسنگ راه بود... روز دیگر یک منزل دیگر بیامدیم. شبانگاه چون به منزل رسیدیم بارانی سخت آغاز کرد چنانکه یک شبانروز باز نداشت... چون بکازرون آمدم بعد از یک سال شخصی بیامد و آن کتاب بیاورد و به من رسانید. احوال از وی باز پرسیدم گفت احوال این کتاب آن است که قومی حشم‌نشین در صحرای کنابه می‌گذشتند و این کتاب بیافتند و بیاوردند در میان حشم و درین یک سال بر دست بسیار کس گذر کرده است تا این وقت که من بدان حشم رسیدم و این کتاب بدیدم برگرفتم و مطالعه کردم و احوال این کتاب از ایشان باز پرسیدم. گفتند روزی جماعتی حاجیان می‌گذشتند ما از عقب ایشان بگذشتیم و این کتاب در روی صحرا بدیدیم. بعد از آن چون مطالعه کردم بدانستم که از آن

شماست. از پیش ایشان برگرفتم و بیاوردم» (محمودبن عثمان، ۱۳۵۸: ۴۵۷-۴۵۸). این حکایت مربوط به سفر نگارنده متن یعنی محمودبن عثمان در حوالی ۷۲۲ق. است، اما آنچه مهم است حرکت حجاج در این حکایت است. آیا این گروه از حجاج بخشی از مسیر خود را در دریا طی کرده بودند؟ باید توجه داشت که در سوی دیگر توّج و بندرگاه‌های ایرانی نزدیک آن در خلیج فارس، شهر قطیف واقع شده بود که خود نقطه آغازی برای زیارت و حرکت دیگر کاروان‌ها در طول عربستان معرفی شده است (Bosworth, 1997: 89). بر این اساس، به نظر می‌رسد بخشی از این سفر از طریق دریا انجام می‌شد. این راه دست‌کم برای ساکنان کرانه‌های فارس بهتر از طی مسیر از طریق راه‌های سخت خشکی تا بصره بود. با این حال، این کار مستلزم جابه‌جایی مکرر مسافران از خشکی به دریا و باز به خشکی بوده که پیچیدگی بیشتری ایجاد می‌کرد. متن بالا نشان نمی‌دهد که راه کاروان حجاج در این مورد کاملاً از طریق خشکی بوده است؛ به‌ویژه آنکه از فقره بالاتر مشخص شد که ارتباطات دریایی از طریق شیف یا دیگر بندرگاه‌های فارس به بصره صورت می‌گرفت. برای درک این قضیه می‌توان به *سفرنامه ناصر خسرو* رجوع کرد که زمان نگارش آن در میانه قرن پنجم قمری و تقریباً معاصر حکایات *فردوس المرشدیه* بوده است. طبق این سفرنامه، ناصر خسرو بخشی از دهانه خلیج فارس، از اُبَلَه تا عبادان و مهربان را با کشتی و باقی را با کاروان طی کرده است (ناصر خسرو، ۱۳۷۲: ۱۰۸-۱۱۵). تحقیقات جدید نشان می‌دهد که در دوره فعالیت قرامطه در بحرین و شرق عربستان از اواخر قرن سوم تا قرن پنجم قمری که به ناامنی مسیرهای خشکی حج منجر شد، راه دریایی راهی جایگزین برای حج بوده و حتی این کار با دور زدن عربستان و ورود به جده انجام می‌شده است (صالحی و دیگران، ۱۴۰۱: ۷۰). ابن اثیر درباره وقایع سال ۴۱۹ق. گزارش داده است که: «هم در این سال از عراق کس به حج نرفت و شماری از حاجیان خراسان به کرمان رفتند و از راه آب به جده رفتند و حج گزار شدند» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۵۶۱۸/۱۳).

در این باره به‌ویژه باید توجه داشت که منابع می‌گویند بازرگانان پارسی در جده منازل و کاخ‌ها داشتند (مقدسی، ۱۳۸۵: ۱۱۵) و میان جده با فارس روابط تجاری برقرار بود (اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۱). یادآوری این نکته نیز لازم است که سده‌های چهارم و پنجم اوج فعالیت‌های دریایی مسلمانان بوده و رفت‌وآمدهای طولانی در دریا امری عادی به حساب می‌آمد (حورانی، ۱۳۳۸؛ طاهری، ۱۳۸۰؛ Agius, 2008). بنابراین می‌توان بر این نظر اصرار داشت که دست‌کم بخشی از سفرهای حج منطقه فارس، از طریق توّج و با عبور از بنادر خلیج فارس انجام می‌شد، ولی با توجه به وجود انواع راه‌های خشکی و آبی برای دسترسی به مکه و

مدینه، احتمالاً نتوان بر این نظر پافشاری کرد که مسیر آبی از طریق دور زدن عربستان در اولویت بوده است.

پیوندها و ارتباطات جغرافیایی و اداری در جنوب فارس

ارتباط توج با دماغه شیف، ریشهر و گناوه و همچنین با کازرون در سطور پیشین مشخص شد. خود متن کتاب توضیح داده است که مریدان و هواخواهان شیخ ابواسحق در سراسر ایالت اردشیر خوره و شاپور پراکنده بودند (محمودبن عثمان، ۱۳۸۵: ۳۹۷). البته حکایات دیگری درباره خاصان و مریدان شیخ نشان‌دهنده ارتباطاتی قوی میان ساکنان برخی شهرهای کمتر شناخته شده جنوب فارس با این منطقه است که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

«حسین بن مهدی گوید دو برادر بودند از ناحیه ارهستان. امیر هداد بن بیدوج که امیر توج بود آن هر دو برادر بگرفت و محبوس کرد و ایشانرا مادری پیر بود و از فراق پسران بیقرار بود. چنانکه عادت مادران باشد و تفکر کرد که چگونه ایشان خلاص یابند. جماعتی از دوستان آن پیرزن را گفتند که اگر رستگاری پسران خود می‌خواهی ترا چاره آنست که به شهر کازرون روی بخدمت شیخ مرشد که امیر هداد مرید و معتقد شیخ است و هر چه شیخ فرماید او را قبول کند. پس این پیرزن برخاست و به کازرون آمد بمسجد جامع مرشدی برفت و بر در رباط شیخ بنشست. منتظر آنکه شیخ از حجره بیرون آید و حاجت خود عرضه دهد. چون وقت نماز رسید شیخ از حجره بیرون آمد تا بمسجد رود و نماز کند. آن پیرزن برخاست و پذیره شیخ باز رفت و هر دو گیسوی سفید خود بر هر دو دست خود نهاد و بگریست همچنانکه کسی بر فراق فرزندان گیرد و به لفظ ارهستانی گفتک یا شیخ گُهری جَن تو شم رهوشن تو نفدم که جَرؤی کر من بَجیی. یعنی فدای جان تو گردم راه من به تو نمودند که چاره کار من بجویی. حاضران از گفتار آن پیرزن وقتی خوش پدید آمد. بعد از آن پیرزن احوال خود با خدمت شیخ بگفت. شیخ مرشد از برای شفاعت پسران وی نامه‌ای نوشت به امیر هداد تا ایشانرا خلاص کند. آن نامه به احمد ترک داد و او را پیش امیر هداد فرستاد. چون احمد ترک به توج رفت نزد امیر هداد و نامه شیخ عرضه کرد، امیر هداد چون نامه شیخ بدید برخاست و بتعظیم آن نامه بستند و ببوسید و بر چشم گرفت و بر فرق سر نهاد. چون بر خواند حالی بفرمود تا آن دو برادر خلاص دهند...» (همان، ۳۷۲-۳۷۳).

ارهستان یا به شکل صحیح‌تر آن ایراهستان، ظاهراً به بخشی از مناطق جنوبی فارس گفته می‌شد که حدود آن به خوبی مشخص نیست (ن.ک. به: لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۷۸؛ شوارتس، ۱۳۷۲: ۱۰۸). بر پایه گزارشی از یاقوت حموی که خود او نیز از حمزه اصفهانی نقل کرده، ایراه به

معنی ساحل است و ایراهستان به نواحی ساحلی ایالت اردشیر خوره گفته می‌شد (حموی، ۱۳۹۹: ۱/۲۹۰). این نظر با توصیف لسترنج از سیف مطابقت دارد. طبق بررسی‌های لسترنج، تنها یکی از سه سیف کوره اردشیر با عنوان سیف زهیر به سواحل جنوب منطقه ایراهستان در حوالی سیراف تعلق داشت (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۷۶). در هر حال، حکایت بالا از جمله معدود مواردی است که درباره این سرزمین و شخصی منتسب به آن اطلاعی به دست می‌دهد. البته ذکر این نکته که این دو برادر ایراهستانی در حبس امیر توج بودند، تأمل برانگیز است. ممکن است حضور آنها برای کارهای بازرگانی یا جز آن بوده باشد، اما از آنچه درباره سیاست دیپلماتیک درباره اقتصاد خلیج فارس گفته شد، این احتمال نیز وجود دارد که امیر دیلمی توج در این زمان نقش مهمی در اداره نواحی جنوبی فارس داشته و بنابراین دامنه منطقه اداری وی تا نزدیکی لارستان بوده است. ذکر این نکته نیز لازم است که با اینکه منابع سیراف را مرکز ایالت اردشیر خوره معرفی کرده‌اند (شوارتس، ۱۳۷۲: ۹۲)، کمترین اشاره‌ای به امیر سیراف در همین منابع دیده نمی‌شود. به‌طور کلی درباره هیچ‌یک از مناطق ذکر شده اشاره‌ای به وجود امیران محلی نشده و این تنها درباره توج صدق می‌کند. البته اصطخری از شخصی به نام «مظفر بن جعفر» نام برده است که قلمرو او تمام نواحی دستقان (بین جره تا توج) و نواحی ساحلی از جنبه تا نزدیک نجیرم را شامل می‌شد (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۲۳). با آنکه چیزی درباره این نیای قبیله‌ای ذکر نمی‌شود، طبق گزارش منابع، سواحل این منطقه در قرون سوم و چهارم به سیف آل مظفر مشهور بود (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۷۹). از یکپارچگی این ناحیه گسترده می‌توان استنباط کرد که با توجه به ذکر عنوان امیر برای توج، این شهر در واقع مرکزیت اداری منطقه پیش‌گفته را در اواخر قرن چهارم و قرن پنجم داشته است؛ زیرا در این زمان دیگر از مرکز سیف آل مظفر، یعنی شهر صفاره در منابع ذکری به میان نیامده است. با توجه به اینکه گمان می‌رود شهر صفاره در ناحیه دستقان یا دشتستان (حوالی توج) تا حوالی بندر ریگ واقع بوده (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۰۰؛ شوارتس، ۱۳۷۲: ۱۱۲)، محتمل است که در دوره آل بویه توج جایگزین شهر صفاره به عنوان مرکز ناحیه غربی ساحلی اردشیرخوره شده باشد. زوال سیراف در نیمه دوم قرن چهارم و رونق‌یابی شیف در مجاورت توج، این حدس را تقویت می‌کند.

نتیجه‌گیری

کتاب *فردوس المرشدیه* در کنار تمام اهمیتی که از نظر فرقه مرشدیه دارد، دربردارنده نکات بدیع و جالب توجهی درباره موقعیت جغرافیایی، ارتباطی و اداری شهر توج است و از این طریق پرتو تازه‌ای به گذشته آن می‌افکند. با وجود نگارش متأخر این اثر، بخش‌های مهمی از

آن به‌ویژه آنجا که از خود شیخ ابواسحق حکایت می‌کند، متعلق به قرن پنجم قمری است. این حکایات نشان می‌دهد که توج در سده‌های نخستین تا میانی اسلامی در کنار بنادر و شهرهای پس‌کرانه‌ای دیگر نقش مهمی در فعالیت‌های بازرگانی میان منطقه خلیج فارس تا اقیانوس هند ایفا می‌کرد و رفت‌وآمد حجاج نواحی جنوب فارس را نیز مدیریت می‌کرد. چنین به نظر می‌رسد که در سده پنجم قمری در نتیجه ناامنی راه‌های خشکی، بخشی از مسیر رفت‌وآمد حجاج از این نواحی و از راه دریایی (بصره، قطیف یا حتی جده) انجام می‌شد. از سوی دیگر، این متن نشان می‌دهد که در اواخر سده چهارم و اوایل سده پنجم شخصی به نام هدادب امیر توج بوده و با توجه ذکر نام فرزند وی فرامرز در فارسنامه ابن‌بلخی، به نظر می‌رسد این خاندان توانسته بودند پس از زوال سیراف، نظم و امنیت را در مناطق ساحلی میان سیراف و گناوه حفظ کنند.

نکته مهم دیگری که متن مزبور درباره توج آشکار می‌کند این است که این شهر از طریق شیف -در شمال بوشهر- با بصره در ارتباط بوده و در واقع شیف به عنوان نزدیک‌ترین نقطه ساحلی به توج، در حکم بندرگاه این شهر پس‌کرانه‌ای بوده است.

بر پایه اشاراتی که در این متن درباره ارتباط جغرافیایی میان توج و نواحی پیرامون هست، می‌توان نتیجه گرفت که توج مرکزیت اداری بخش بزرگی از کرانه‌های شمالی ناحیه فارس را در عصر آل بویه در اختیار داشته و با تکیه بر برخی مدارک، از جمله حکایت دربند شدن دو برادر ایراهستانی به دست امیر توج، می‌توان وسعت منطقه اداری امیر توج را از حدود غندجان تا کرانه‌های خلیج فارس و از حوالی سیراف و نجیرم تا گناوه تعیین کرد. این شکل از اداره نواحی جنوب فارس که تقریباً مطابق با بخش‌های غربی کرانه‌های کوره اردشیر خوره در روزگار پیش از آن و سیف مظفر دوران بعدی است، با وجود آنکه در هیچ متن دیگری ذکر نشده، اما با توجه به موقعیت جغرافیایی توج قابل تأیید است. توج در نیمه راه خلیج فارس به کازرون و شیراز واقع شده بود و اگرچه امروزه اثری از آن موجود نیست، بقعه میر هدادب در بخش سعداباد استان بوشهر کنونی که در واقع آرامگاه هدادب بن بیدوج یادشده در حکایات فردوس المرشدیه است، موقعیت نسبتاً دقیق این شهر کهن را نشان می‌دهد.

منابع و مأخذ

- ابن بلخی (۱۳۸۵)، *فارس نامه*، به کوشش گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: اساطیر.
- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۵)، *تاریخ کامل*، ترجمه سید حسین روحانی و حمیدرضا آذیر، ج ۴، ۱۳، تهران: اساطیر.
- ابن حوقل، محمد (۱۳۶۶)، *سفرنامه ابن حوقل؛ ایران در صوره الارض*، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- ابن خردادبه (۱۳۷۱)، *مسالک و ممالک*، ترجمه سعید خاکرند، تهران: میراث ملل.
- ابن فقیه، احمد بن محمد (۱۳۴۷)، *البلدان*، ترجمه بخش مربوط به ایران از ح مسعود، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ازدری، سیده راضیه و صلاحی مقدم، سهیلا (۱۳۹۶)، «فردوس المرشديه فی اسرار الصمديه»، سومین همایش متن پژوهی ادبی نگاهی تازه به آثار مولانا، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- اصطخری، ابراهیم (۱۳۴۰)، *مسالک و ممالک*، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- افشار، ایرج [بی تا]، «سیرت نامه شیخ ابو اسحق کازرونی»، *مجله مهر*، شماره هفتم، صص ۴۱۷-۴۲۱.
- اقتداری، احمد (۱۳۷۵)، *آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ایران، چاپ دوم.
- الهیاری، حسن و پیغمبری، حمیدرضا (۱۳۹۷)، «توج از شکوفایی تا زوال»، *پژوهشنامه تاریخ اسلام*، سال هشتم، شماره ۳۲، صص ۱۱۵-۱۳۶.
- بحرانی پور، علی و زارعی، سیده زهرا (۱۳۸۹)، «خاستگاه های اقتدار و مقبولیت اجتماعی سلسله آل اینجو (۷۲۵-۷۵۴ق)»، *فصلنامه تاریخ اسلام و ایران*، سال بیستم، شماره ۸ (پیاپی ۸۹)، صص ۲۹-۵۳.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۴)، *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: سروش، چاپ دوم.
- تفضلی، احمد (۱۳۶۸)، «شهرستانهای ایران»، *شهرهای ایران*، به کوشش محمدیوسف کیانی، ج ۲، تهران: جهاد دانشگاهی.
- توفیقیان، حسین (۱۳۹۳)، *بنادر تاریخی خلیج فارس در دوران ساسانی و صدر اسلام؛ با تکیه بر مطالعات باستان شناسی و باستان شناسی زیر آب*، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.
- حدود العالم* (۱۳۸۳)، مقدمه و. بارتلد و تعلیقات و. مینورسکی، ترجمه میرحسین شاه، تصحیح و حواشی مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران: دانشگاه الزهراء، چاپ دوم.
- حموی، شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت (۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م)، *معجم البلدان*، ج ۱، ۲، ۴، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- حورانی، جرج ف. (۱۳۳۸)، *دریانوردی عرب در دریای هند*، ترجمه محمد مقدم، تهران: ابن سینا.
- خسروی، خسرو (۱۳۸۳)، «توج»، *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۸، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی.

- خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۹۳)، «اشاره ناصر خسرو به نام و موقعیت توج در سفرنامه»، *تاریخ ایران*، شماره ۷۴-۷۵، صص ۴۵-۵۳.
- دزفولیان، کاظم (۱۳۸۷)، *اعلام جغرافیایی در متون ادب فارسی تا پایان قرن هشتم*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- دمشقی، محمدبن ابی طالب انصاری (۱۳۸۲)، *نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر*، ترجمه سید حمید طیبیان، تهران: اساطیر.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۶۶)، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات نی، چاپ دوم.
- رجبی‌نیا، مریم و حسینی، مریم (۱۳۹۴)، «معرفی تحلیلی و مقایسه سه سیرت‌نامه محمودبن عثمان درباره دو تن از مشایخ معروف فارس در قرن هشتم»، دو فصلنامه ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، سال هفتم، شماره ۱۲، صص ۱۲۳-۱۵۹.
- رحیمی جابری، اعظم (۱۳۹۷)، «نقش شیخ ابواسحق کازرونی در گسترش اسلام در کازرون»، *پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران*، سال هفتم، شماره ۱ (پیاپی ۱۳)، صص ۱۱-۲۶.
- رسولی، علی (۱۳۹۸)، «بازشناسی بندر خورشیف و اهمیت آن در دوره اتابکان و ایلخانان»، *پژوهش‌های ایران‌شناسی*، دوره نهم، شماره ۱، صص ۸۱-۹۸.
- سجادی، صادق (۱۳۹۳)، «دولت و روزگار آل بویه»، *تاریخ جامع ایران*، ج ۸، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، صص ۱-۱۶۷.
- شوارتس، پاول (۱۳۷۲)، *جغرافیای تاریخی فارس*، ترجمه کیکاووس جهاندار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- صالحی، فریبا، هژبریان، حسین، قریشی کرین، سید حسن و بازماندگان خمیری، احمد (۱۴۰۱)، «بررسی سفر دریایی حج در قرون چهارم و پنجم هجری با تکیه بر ادوار عمران جده»، *فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام*، دوره چهاردهم، شماره ۵۵، صص ۶۳-۸۸.
- طاهری، محمود (۱۳۸۰)، *سفرهای دریایی مسلمین در اقیانوس هند*، مشهد: فانوس دریا.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۲)، *تاریخ الرسل و الملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۵، تهران: اساطیر، چاپ دوم.
- قاسمی، پارسا (۱۴۰۱)، «نام‌جای کهن غندجان و دشت بارین: پیشنهادی برای جایابی آنها در منطقه سرمشهد در نیمروز باختری پارس باستان» *مجله جامعه باستان‌شناسی ایران*، شماره ۳، صص ۱۱۳-۱۳۷.
- قدامه‌بن جعفر (۱۳۷۰)، *کتاب الخراج*، ترجمه و تحقیق حسین قره‌چانلو، تهران: البرز.
- کاوتس، رالف (۱۳۹۳)، *چشم‌اندازهایی از جاده ابریشم دریایی*، ترجمه پریسا صیادی و محمدباقر وثوقی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۶۰، زمستان ۱۴۰۲ / ۱۲۹

لسترنج، گای (۱۳۷۷)، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم.

محمودبن عثمان (۱۳۵۸)، *فردوس المرشديه فی اسرار الصمدیه*، به کوشش ایرج افشار، تهران: کتابخانه دانش.

مستوفی، حمدالله (۱۳۸۹)، *نزهة القلوب*، تصحیح و تحشیه گای لیسترانج، تهران: اساطیر.

مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۶۷)، *تجارب الامم*، ترجمه علینقی منزوی، ج ۵، تهران: توس.

مقدسی، محمدبن احمد (۱۳۸۵)، *احسن التفاضل فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران: کومش.

موسوی‌زاده، حسن (۱۳۸۷)، «توج»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۶، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

ناصرخسرو (۱۳۷۲)، *سفرنامه*، به کوشش نادر وزین‌پور، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ نهم.

وثوقی، محمدباقر و منصور صفت‌گل (۱۳۹۵)، *اطلس تاریخ بنادر و دریانوردی ایران*، ج ۱، تهران: سازمان بنادر و دریانوردی.

ویلسون، سر آرنولد (۱۳۶۶)، *خلیج فارس*، ترجمه محمد سعیدی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

یاحسینی، سید قاسم (۱۳۹۳)، *سیراف شهر افسانه‌ای ایران در خلیج فارس (مجموعه مقالات)*، قم: صحیفه خرد.

یعقوبی، احمد (۲۵۳۶)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

Agius, A. Dionisius (2008), *Classic ships of Islam from Mesopotamia to the Indian Ocean*, London-Boston: Brill.

Bosworth, C. E. (1997), "The Nomenclature of the Persian Gulf", *Iranian Studies* vol.30, No.1-2, pp.77-94.

Bosworth, C. E. (2019), "Tawwadj", *Encyclopedia of Islam, Second Edition*, Edited by: P. Bearman, Th. Bianquis, C. E. Bosworth, E. van Donzel, W. P. Heinrichs, Consulted online on 12 August 2019; http://dx.doi.org/10.1163/1573-3912_islam_SIM_7463

Carter, R. A, Challis, K, Priestman, S. M, & Tofighian, H (2006), "The Bushehr hinterland: results of the first season of the Iranian-British Archaeological Survey of Bushehr Province", *Iran*, vol. 44, pp.63-104.

Whitcomb, D (1987), "Bushire and the Angali canal", *Mesopotamia*, vol.22, pp.311-336.

List of Persian & Arabic Sources with English handwriting

- Afshar, Iraj. (1952) "Biography of *šeiḵ Abū Eshāq Kāzerūnī*". Mehr, vol. 7, pp. 417-421 [In Persian]
- Allahyari, Hasan & Peighambari, Hamidreza. (2018) "Tawwaj, from flourishing to decline". *islamhistory*, Volume 1, Issue 32, pp. 115-136 [In Persian]
- Azhdari, Seyyede Razieh et al. (2016) "Ferdaws al-Moršedīya fī asrār al-Šamadīya", *the 3rd Literary Research Text Conference, A New Look at Rumi's Works*, Tehran: Allameh Tabatabai University [In Persian]
- Bahranipour, Ali; Zarie, Seyede Zahra. (2011). "Origins of authority and social acceptance of the Al-Inju dynasty (754-725 AH)". *Journal of History of Islam and Iran*, vol. 20, Issue 8, February 2011, pp. 29-53 [In Persian]
- Balādoḡī, Aḡmab b. Yahyā. (1985). *Fotūḡ ul-Boldān*. Translated by Azartash Azarnush, Second Edition, Tehran: Sorouš [In Persian]
- Damešqī, Mohammad b. Abītālīb Ansārī. (2003). *Noḡbat ul-Dahr fī 'Ajāyeb ul-Bar wa al-Bahr*. Translated by S. H. Tabibian, Tehran: Asāṡīr [In Persian]
- Dezfulian, Kāzem. (2008). *Geographical Texts in Persian Literary Texts until the end of the Eight Century A.H.* Tehran: Shahid Beheshti University [In Persian]
- Dīnevarī, Abū ḡanīfa Aḡmad b. Dāwūd. (1987). *Aḡbār ul-ṡīwāl*. Translated by M. Mahdavi Damghani, Tehran: Ney [In Persian]
- Eghtedari, Ahmad. (1996) *Works of the Ancient Cities of the Coasts and Islands of the Persian Gulf and the Sea of Oman*. Tehran: Society for the Appreciation of Cultural Works and Dignitaries [In Persian]
- Estakḡī, Abū Iḡhāq Ebrāḡīm. (1961). *Masālīk wa Mamālīk*. b. Iraj Afshar, Tehran: The [Royal] Institute for Translation and Publication [In Persian]
- Ghasemi, Parsa (2022) "Ghandejan and Dašt-e Bārin: Proposal for Its Location at Kalīkūheh in Sar Mašhad Region in the Southwest of Pars, Iran", *Journal of the Society for Iranian Archaeology*, Vol. 3, Autumn 2022, pp. 113-137 [In Persian]
- Hourani, George F. (1959). *Arab Seafaring: In the Indian Ocean in Ancient and Early Medieval Times*. tr. M. Moghaddam, Tehran: Ebn Sīnā [In Persian]
- ḡodūd ul- 'Ālam* (2004) Explained V. Minorsky, With Preface by V. V. Barthold, tr. Mir shah Hossein, ed. Maryam Mir Ahmadi & Gholamreza Varahram, Tehran: Al-Zahra University [In Persian]
- Ibn Aṡīr, 'Izz ul- Dīn. (2006). *Tārīḡ-e Kāmīl*. Translated by S. H. Ruhani & H. Ajir, vol. 4 & 13, Tehran: Asāṡīr [In Persian]
- Ibn Balḡī. (2006). *Fārs-nāma*, ed. G. Le Strange and R. A. Nicholson, Tehran: Asāṡīr [In Persian]
- Ibn ḡawqal, Moḡammad. (1986). *Safar-Nāme-ye Ibn e ḡawqal; Iran dar Šūrat ul-Arḡ*. Translated by Jafar Shoar, Tehran: Amīrkabīr [In Persian]
- Ibn Faḡīḡ, Aḡmad b. Moḡammad. (1968). *Al-Boldān*, Translated by H. Mas'ud, Tehran: Bonyād- e Farhang-e Iran [In Persian]
- Ibn ḡordadbeh. (1992). *Masālīk wa Mamālīk*. Translated by Said Khakrand, Tehran: Mīraṡ-e Melal [In Persian]
- Ibn Maskawayh, Abū 'Alī. (1988). *Tajārib al-Umam*. Translated by Ali-Naghi Monzavi, Tehran: Toos [In Persian]
- Ibn Othman, Mahmoud. (1954). *Ferdaws ul-Moršedīya fī Āsrār al-Šamadīya*, ed. Iraj Afshar, Tehran: Danesh [In Persian]
- Kauz, Ralph (2014) Aspects of the maritime Silk road: from the Persian Gulf to the East China Sea. tr. Parisa Sayadi and Mohammad Bagher Vosoughi, Tehran: Research Center for Islamic History [In Persian].
- Kheirandish, Abdol Rasool. (2008). "Nāser Khosrow and His Description of Tawwaj's

- Location in Safarnāmeḥ (Travelogue)". *Journal of history of Iran*, vol. 74-75, pp. 45-53 [In Persian]
- Khosravi, Khosrow. (2004) Tawwaj. *Encyclopaedia of the World of Islam*, vol. 8, pp. 400-401 [In Persian]
- Le Strange, Guy. (1998). The lands of the Eastern Caliphate. Translated by Mahmoud Erfan, Tehran: 'Elmīfarhangī [In Persian]
- Maqdasī, Moḥammad b. Aḥmad. Aḥsan ul-Taḡāsīm fī Ma'rīfat ul-Aḡālīm. Translated by Ali-Naghi Monzavi, Tehran: Kūmeš [In Persian]
- Maryam Rajabi Nia; Maryam Hoseini. (2015). "Method of Mahmoud Ebn Othman's Biography Writing". *Mystical Literature*, Volume 7, Issue 12, July 2015, pp. 123-161 [In Persian]
- Mousavizadeh, Hasan. (2008). "Tawwaj". Center for the Great Islamic Encyclopedia, vol. 16 [In Persian]
- Mostūfī, Ḥamd-ullāh. (2010). *Nozhat- ul- Qulūb*. ed. Guy Le Strange, Tehran: Asāfir [In Persian]
- Nāser Khosrow. (1993). *Safar-Nāma*. ed. Nader Vazinpour, Tehran: 'Elmīfarhangī [In Persian]
- Pazouki, Shahram. (2009). "Tadhkirat al-Awliā': Tadhkirah chist va awliā' kodamand?". *Sophia Perennis* (Jāvīdān kerad), vol 5, Issue 9, pp. 5-34 [In Persian]
- Qodāmat b. ja'far. (1991). *Kitāb ul-ḡarāj*. tr. Hossein Qarachanlou, Tehran: Alborz [In Persian]
- Rahimi Jaberi, Azam. (2019). "The Role of Sheikh Abu Eshaq Kazerouni in the Expansion of Islam in Kazeroun (Second Half of the Fourth Century to the Early Fifth Century AH)". *Journal of Iran Local Histories*, vol 7, Issue 13, March 2019, pp. 11-26 [In Persian]
- Rasooli, Ali. (2019). "Recognition of the Port of Khur Shif and its Importance in the Era of Atabaks and Ilkhanas" *Iranian Studies*, Volume 9, Issue 1 July 2019 pp. 81-98 [In Persian]
- Sajadi, Sadegh. (2014). "Dowlat va Rāzgār-e Āl-e Būyeh". *The Comprehensive History of Iran*. ed. Kazem Mousavi-Bojnourdi, Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia, Vol 8, pp. 1-167 [In Persian]
- Salehi F, Hozhabrian H, Quorishi Koren S H, Bazmandegan Khamiri A. 'Investigation of Hajj Marine Pilgrimage in the 4th and 5th Centuries A.H. and its Role in the Development and Construction of Jeddah Port.' *A Quarterly Journal of Historical Studies of Islam* 55, (2022), pp. 63-88 [In Persian]
- Schwarz, Paul. (2003). *Historical Geography of Fars*, Translated by Kaykavous Jahandari, Tehran: Society for the Appreciation of Cultural Works and Dignitaries [In Persian]
- Taheri, Mahmood. (2009). *Muslims' Voyages in the Indian Ocean*. Mashhad: Phanos Publishing [In Persian]
- Ṭabarī, Moḥammad b. ja'fir. (1983). *Tārīḡ al-Rusūl wa al-Mulūk*, Translated by Abolqasem Payandeh, Tehran: Asatir [In Persian]
- Tafazzoli, Ahmad. (1989). "šahrestānhā-ye Irān", *Shahrhaye Iran*, ed. M. Y. Kiyani, Tehran: jāhād dānešgāhī, vol 2, pp. 332-349 [In Persian]
- Tofighian, Hossein. (2014). *Historical ports of Persian Gulf: Sassanian Islamic period*. Tehran: Cultural Heritage and Tourism Research Institute [In Persian]
- Vosoughi, Mohammad Bagher & Mansour Sefatgol. (2016). *The Atlas of Ports and Maritime History of Iran*. Tehran: Ports & Maritime Organization 3 vols. [In Persian]
- Whitcomb, D., 1987. "Bushire and the Angali canal," *Mesopotamia* 22: 311-336.
- Wilson, Sir Arnold. (1987). *The Persian Gulf*. Translated by Mohammad Saeedi, Tehran: 'Elmīfarhangī [In Persian]
- Yāqūt, šahāb ul-Dīn Abī-'Abdullāh. (1979). *Mu'jam ul-Boldān*. Beirut: Dār Īhyā al-Turāḡ ul-'Arabī. 4 vols. [In Arabic]
- Ya'qūbī, Aḥmad. (1977). *Tārīḡ Ya'qūbī*. Translated by Mohamad Ebrahim Ayati, Tehran: Institute for Translation and Publication, vol. 2 [In Persian]

References in English

- Agius, A. Dionisius (2008), *Classic ships of Islam from Mesopotamia to the Indian Ocean*, London-Boston: Brill.
- Bosworth, C. E. (1997), "The Nomenclature of the Persian Gulf", *Iranian Studies* vol.30, No.1-2, pp.77-94.
- Bosworth, C. E. (2019), "Tawwadj", *Encyclopedia of Islam, Second Edition*, Edited by: P. Bearman, Th. Bianquis, C. E. Bosworth, E. van Donzel, W. P. Heinrichs, Consulted online on 12 August 2019; http://dx.doi.org/10.1163/1573-3912_islam_SIM_7463
- Carter, R. A, Challis, K, Priestman, S. M, & Tofighian, H (2006), "The Bushehr hinterland: results of the first season of the Iranian-British Archaeological Survey of Bushehr Province", *Iran*, vol. 44, pp.63-104.
- Whitcomb, D (1987), "Bushire and the Angali canal", *Mesopotamia*, vol.22, pp.311-336.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



The image of Tawwaj in *Ferdows al-Morshediyyah*¹

Ali Rasouli²
Hamidreza Peighambari³

Received :2023/08/15
Accepted: 2024/01/18

Abstract

Sufi biographies (tadhkiras), in addition to their main themes, i.e. describing the situation of the leaders of the Tariqat, sometimes include some social, economic and geographical data, which are necessary and important especially in topics facing the problem of lack of information. An example of these texts is “Ferdows al-Murshediyya fi Asrar al-Samadiyyah” in the description of the status and virtues of the 5th century AD famous Sufi and founder of the Murshedi Tariqat, Sheikh Abu Ishaq Ibrahim ibn Shahryar Kazrouni. The importance of examining this text from Iran's perspective of the historical geography , as the Morshedi Tariqat's sphere of influence was mainly in the southwest of Fars, including along the route that connected Kazeroon to the Persian Gulf coast. According to the frequent references in this text to the lesser-known city of Tawwaj on the mentioned route, the question arises as to what extent this text contributes to know more about the city of Tawwaj. This research is conducted on the basis of textual sources. The examination of the above data helps to identify the administrative political position of Tawwaj as a princely state, the extent of its sphere of influence and also the identity of the family of Tawwaj amirs, as well as the point of connection of Tawwaj with the Persian Gulf.

Keywords: Tawwaj, Ferdows Al-Murshediyyah, Sheikh Abū Ishāq Kāzerūni, Amir Hadāb ibn Bīdūj

1. DOI: 10.22051/hii.2024.43714.2793

2. Assistant Professor in History department, Faculty of Humanities, Persian Gulf University, Bushehr, Iran (Corresponding author) rasooli@pgu.ac.ir

3. Assistant Professor in History department, Faculty of Humanities, Persian Gulf University, Bushehr, Iran. peighambarih@pgu.ac.ir

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN: 2538-3493